

بقلم: آقای مرتضی مدرسی چهاردهی

## سیمای بزرگان

فرهاد میرزا

(۳)

(۱۲) از روزگار حکومت فرهاد میرزا در استان فارس سخنانی میگویند، در کتاب «فارس نامه» فسائی شرحی در این باره نوشته شده است. از جنبه تاریخی و چگونگی زندگی زندگانی حاکم فارس ارزش دارد، خلاصه آن این است،

چون در سال هزار و دو بیست و پنجاه و شش از فریدون میرزا فرمانفرما شکایت بدربار شاهنشاه قاجار نمودند و حاج میرزا اقاسی ایروانی وزیر اعظم از خیر خواهان او بود و هر چه خواست درید گیهای کار او را رفو کند ممکن نشد او را برخلاف رضا معزول بداشت و همیشه طالب پریشانی فارس بود بلکه دوباره فرمانفرما را بایالت فارس برقرار بدارد و چون حاج میرزا اقاسی فرهاد میرزا را از بیشتر شاهزادگان جوان تر کم تجربت ترمی پنداشت حکومت فارس را بقصد بی انتظامی نامزد او فرمود و چون فرهاد میرزا وارد فارس گردید با آنکه چند مرحله دیگر از زندگانی را میخواست تا بسی سالگی رسد کسبخته گیهای پنجاه ساله فارس را پیوند نموده طرق و شوارع را از آسیب دزد و بدخواه ایمن نمود و مالیات دیوانی را بلکه بقایائی سنوات را بوصول رسانید و سیاست را قرین کیاست و عزم را ضمیمه حزم نموده گرگ و میش را دریک آبخور آورد و چون طبعش از طبیعت پاک سرشته بود و بغبار نفاق و طمع آلوده نبود گمان طمع و نفاق در کسی نداشت و در زمان حکمرانی خود رشوتی بمردمان دغا کار نداده پس آنهایی که زندگانی را از رشوه خواری و نفاق کاری داشتند در دربار همایونی و

وزارت مآبی قضایای غیر واقعه را در باره او که دامنش آلوده نبود گفته پذیرفته گردید و چنان جلوه دادند که اگر او را به تهران بخواهند نیاید شاهنشاه قاجار امتحاناً او را بخواست بعد از اطلاع بی درنگ و تانی رهسپار طهران گردید و بعد از ورود چون تکلیف معاودتش نمودند قبول نمود و از مآثر آن شاهزاده در شیراز باغ فرهاد آباد است. این باغ دلگشا درختانش همه نارنج است و در بالای آن باغ عمارتی ساخته و سقف آن را به پیکر های آسمانی که از کتاب صور عبد الرحمن برداشته زینت دادند و میرزا کوچک وصال شیرازی تاریخ آن سقف را در این مصراع فرموده است (گر جنان در آسمانها آسمان بین در جنان) و آینه کاری روضه مقدسه حضرت شاه چراغ سید میر احمد و مسجد مخصوص طایفه شیعی مذهب در بلده گله دار فارس که مردمش سنی مذهب می باشند و در هزار و دو بیست و پنججاه و نه حکومت فارس را به میرزا نبی خان قزوینی دادند (۱)

(۱۳) چون حاج معتمد الدوله فرهاد میرزا در اول ربیع دوم هزار و دو بیست و نود و سه از مکه بطهران باز گشت نمود بعد از چند روزی شاهنشاه ناچار اختیار فارس را در کف او گذاشت و قلع ماده فساد و وضع اشرار بلوکات و ایلات را از او خواست و بفرمان فرمائی و حکمرانی در ماه رجب این سال بشیراز رفت و چون حکم روایان سابق فارس، برای استیلای میرزا ابوالحسن مشیر الملک شیرازی بر تمام بلوکات و ایلات چندان خبری درست از معاملات دیوانی و تسلطی بر نظم امورات ملکی نداشتند و از روی ناچاری مملکتی را بی حراست و ریاست را بی سیاست میگذرانیدند و در پنهانی ماجری را بحضور شاه میرسانیدند و چون از طرف شاه مواخذه و گرفتاری مشیر الملک را در عهده حاکم فارس مقرر میفرودند آن حاکم بپاره ای ملاحظات بی اصل این مواخذه را بوقت دیگر حواله مینمود و باین وسیله خبر شوریدگی فارس

در هر سالی بیش از سال پیش منتشر می گردید و سال ها بر همین منوال میگذشت و چون ایالت بحاج معتمد الدوله عنایت گشته وارد شیراز شدند در روز نهم شعبان این سال که عید ولادت حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه بود بعد از انعقاد صف سلام عام معتمد الدوله مشیر الملک را مخاطب و معاتب فرموده يك از تقصیرات سالیانه او را بر شمردند و پای او بفلك کشیده چند چوب بر او زدند پس مدتی او را محبوس گذاشتند و بعد از آن روز از طلوع آفتاب تا وقت ناهار و بعد از ظهر تا هنگام غروب داد ستم دیدگان را از ستم کاران باز می گرفتند و بر آئی صائب کارهای مختل را بمردمان کاردان و گذاشته التزام درست کاری را از آنها می گرفتند و دزدهای نامی را بدست آورده هر يك را باندازه گناهش سیاست میرسانیدند و باندك زمانی شوریدگیها را بامنیت و پراکندگیها را بجمعیت بازگشت نمودند و رسوم ستمکاری و ستم شریکی را از فارس برداشته مرسوم تازه بنا نهادند و رسم پیشکش و رشوه و هدیه را بر انداختند و چون حق مظلومی را از ظالم گرفتند ده يك از وصولی را بر میداشتند و نام آن معامله را حکم عرب شاهی می گذاشتند و از رسوم رویه فارس آنکه اگر قسط مالیاتی بلو کی از وعده میگذشت یا کسی را از بلو کی بشیراز می خواستند مرد معتبری باینج شش و هفت هشت سراسب بمأموریت آن خدمت روانه مینمودند و خدمتانه که باندازه معیشت سالیانه مأمور بود در رقم می نوشتند و این مأمور بعد از ورود قناعت باصل خدمتانه نکرده مبلغی از ضابط بلوك باسب رشوه و مهلتانه دریافت مینمود و مبلغی گزاف بمخارج یومیه این مأمور میرفت و در آخر سال دیوانیان آن مخارج را بخرج ضابط بلوك نمی آوردند و ضابط باید از رعیت دریافت نماید و چون رعیت از عهده نیاید فرار بجانب بصره و هندوستان نماید و باین وسیله سالی دوسه بلوك از حین آبادی می افتاد و مالیات آنرا باسب باقی و تخفیف از دیوان در دفاتر ثبت مینمودند فرهاد میرزا برای وصول اقساط و احضار مردمان بشیراز يك شاطر پیاده را مأمور می نمود و

خدمتانه اورا بملاحظه دوری راه و نزدیکی کم و زیاد می نمودند مثلاً خدمتانه شاطر از یک تومان بود تا ده تومان بغیر از شام و نهار و جیره و علیق و رشوه و پیشکش و در حقیقت این گونه مخارج از کیسه دولت میرفت .

۱۴- معتمدالدوله فرزند بزرگ فرهاد میرزا در شیراز چندی حکومت داشت و پس از مراجعت بطهران در حدود سنه یک هزار و سیصد و نه وفات نمود. (۱)

او پس میرزا پسر فرهاد میرزا معتمدالدوله ثانی لقب داشت و پسر دوم عبدالعلی میرزا معتمدالدوله ثالث و شبل الدوله جنید میرزا پسر عبدالعلی میرزا است که معتمدالدوله رابع است و عبدالعلی میرزا از شاگردان آقامحمد رضا قمشهای است و جنید میرزا حاکم استرآباد بود و در آنجا خود را انتحار کرد !!

۱۵- فرهاد میرزا در طهران گرفتار شیطنت بدخواهان شد ناچار نامه ای بامام جمعه طهران که داماد شاه بود نوشت ، از حاجب الدوله ، حاج میرزا آقاسی صدراعظم ایران شکایت کرد .

آری هنرمندان و دانشمندان بازیچه مردم نادان و بدخواهان زمانه هستند .  
نامه این است :

خدمت جناب آقای امام فخر الانام حجة الاسلام سلام میرسانم .

از قصه حساد و کید اضرار زدگی بر این بنده قاصر بلا ناصر حرام شده و در این مدت امروز در خاکپای همایون عرضهای خلاف کردند و سخنان گزاف گفتند تا وحشتی و دهشتی برای این جانب دست داد .

از جمله عرایض یکی این بود که **حاجب الدوله** بعرض رسانید که در جائی بودیم فالانی بعباس میرزا اخبار ضاره می نوشت و من بالای سراو ایستاده کاغذ را میخواندم و این عرض از بدبختی من قبول افتاد و هیچکس در مقام استعلام بر نیامد که در کدام

مکان؟ وجه زمان؟ و کجا؟! و چه جا؟ چنین امر خطیری از من سرزد؟! و ثالث این ماجرا کیست؟ و باعث بر این افترا چیست؟ که از فلانی چنین خطائی سرزند و از آن عرض بنقد که فتوی قتل من بود!! خاطر همایون بتلاطم آمده حکم همایون صادر شد که این بنده در این سرمای زمستان مقیم طالقان شوم و همه کس میدانند که سرمای طالقان بچه حد و پایه است!!

درخت تارك در آن ارض پاك بعمل نمیآید!! و يك خانه که بتوان مسکن کرد در آنجا نیست!!

**بصدر اعظم** مراسله نوشتم که شفاعتی از این گمنام در آستان همایون کنند که این چند ماه زمستان در خانه بمانم!! و پس از آن بحکم استخاره و استشاره خدمت **شاهزاده علی قلی** میرزا رسید و ایشان را خدمت **مهدعلیا** واسطه نمودم که در آن حضرت شفاعتی کنند!!

پس از چند روز با جواب یأس رسید با این اوضاع جز اطاعت چاره نبود ولی تشویش عیال که موی کنان و مویه کنان زبان ملامت کشودند!! و مرا به تشویش انداخت که در صورتیکه در طهران که میزان حق و باطل در میان است چنین تهمتی بزنند و کسی فریاد نرسد.

پس از آنکه مثل بوتیمار برنج و تیمار ساختن در آن وادی اگر بساز ادعای خدیعتی کنند که فلانی اراده فرار دارد و یا چنین و چنان گفت؟! و آفتی دیگر و مخافتی بدتر حادث شود تا چه سازیم!!؟

واز سرکار در روز لاینفع مال و لابنون الامن اتی الله بقلب سلم در حضور شافع روز جزا آشکارا خواهم کرد که اگر این تفصیل را بر سبیل حکایت بعرض رسانید که تقصیر فلانی چیست!!؟

مردی فقیر و حقیرم شب و روز بمحارست ناموس و ممارست قاموس کوشیده

مشغول درس و کتابم و بحث و آداب نه طایفه و قبیله دارم و نه واسطه و وسیله نه حسد منصب دارم و نه مال برده‌ام و نه درصدم مرتبه و جلال بوده‌ام پس بهتر آنست که خود در مقام اعتراف بر آییم .

یکی این است که فلانی در عهد شاهنشاه بانایب السلطنه مقام الفت داشت و انگهی پادشاه قاهر قادری صبیبه مرا نامزد کرده بود و اگر فی المثل بفراشی یا او باشی می بخشید مرا چه توانائی و قدرت بود که خلاف کنم .

ثانیاً پس از فوت شاهنشاه مرحوم چندی نگذشت از حالات امیر طوری شد که الفت بکلفت و خویشی بناخوشی انجامید که همه خارج و داخل شهادت دادند . اگر این تقصیر است که باید تا قیامت ملامت کشید و ندامت دید . و یکی اینکه خواهند فرمود فلانی چرا با دولت بهیه انگلیس و مأمورین سفارت همراهی دارد و آشنا است .

اولاً اینکه این آشنائی در عهد شاه مرحوم وقتی شاهنشاه بهرات تشریف فرما شده و این بنده در طهران نایب فرمودند بحکم ایشان باسر جان مکتبتهی داشت و پس از من که مأمور فارس شد بحکم اتحاد دولتین و قرب سرحد که دائماً مرآوده بود آشنائی و دوستی پیدا شد که خلافتی در میان نیاید که در طهران شکایتی کنند و نکایتی رسانند .

تا کار بجائی کشید که ارباب غرض این کار را منشاء اسباب کردند و باین تهمت اغراض نفسانی مملکتی را به مملکت ما را از آنجا خواستند عالیجاه فرخ خان در آن هنگام و هنگامه در فارس بود او باشد و خداهش که از این حرف ها در شیراز شنید و به بندر بوشهر رفت هیچ از این سخنان بیهوده آنجا فهمید ولی حاجی مرحوم چنان این مقدمات را فراهم آورد که اگر سعه صدر و حسن خلق شاهنشاه نبود نتایج ذمیمه از آن حادث میشد .

مثلاً نوشت که کجا خواهی رفت یا چه خواهی نمود یا فلان بهمان با دولت انگلیس است که بتواند تو را نگاهدارد دست بسته از ینکی دنیا می آورم بهر حال خلافا لعقیدته روزیکه فتح الله خان مافی که حاکم ماعنافیه داشت وارد شد فردای آن روز حرکت کردیم که این کار مایه حیرت بود.

باری چون آشنائی من هیچ ضرری بدین و دولت نداشت لهذا در خاطرش اندیشه نبود و هرگز باین مقالات اعتنائی نکردند چنانچه چندماه قبل از فوتشان در اغتشاش مازندران باطمینان خاطری که داشتند این بنده را مأمور فرمود که طمع و شره حاجی نگذاشت.

ثانیاً اگر این مرحله مرا گناه دانند که هر که با آنها آشنا است باید طرد و نفی محافل شود و بر این گناه باید از اولیای دولت و امناء حضرت عقوبت کنند باید بکلی از مملکت دارالمرز و طبرستان بلکه نصف ایران چشم بپوشند و در سیاست ایشان بکوشند و انگهی از آشنائی و دوستی من چه ضرری در دین و آئین واقع شده که در میان امثال و اقران باید دور از وطن و مهجور از ائمه و مسکن شوم امیر مرحوم با همه سختی و درستی و کم لطفی چنین عملی نکرد و از آن گذشته اظهار این مرحله از من قبیح است چرا که تصدیق نور آفتاب کردن اظهار بدیهی کردن است اتحاد این دودولت سالهاست که اظهار من الشمس است و اشهر من من الامن است در حفظ آن دولت دفاین حمل سفاین کردند.

با اسلحه رزم و امتعه بزم یاری نمودند اگر گمنامی با ایشان سلامی کرد نه دوستی چند ساله و نه اتحاد ما بین را خسرانی خواهد بود.

و انگهی درین طبقه علیه کسانی بودند که مانوس دین و دولت بودند و فکری نبود که نکردند و سگری نماند که نخوردند.

از همه عالمات اغماض شد و عامداً اعراض اگر از این عبد ذلیل نیز آن ملک جلیل  
بگذرد بعید نیست .

عفو کن ای عفو در صندوق تو

سابق لطفی و ما مسبوق تو

اگر در این مراسم بکوشی نمود چون نفی المصدور است معذور است .  
مر این گفته ها گر بود ناصواب

بسوزان بآتش بشویان بآب (۱)

۱- منشآت فرهاد میرزا ص ۱۶۸-۱۷۶ چاپ بمبئی

## مناقی پیار باده

آوازه جمالت اندر جهان فتاده  
خلقی بجهت جویت سر در جهان نهاده  
سودائیان زلفت گرد تو حلقه بسته  
شوریدگان مویت در یکدگر فتاده  
سودای زهد خشکم بر باد داد حاصل  
مطرب بزن ترانه ساقی پیار باده  
دل راه نور بسته در لعل جانگشایت  
آن لب بخنده بگشاد تا دل شود گشاده  
خواجه سلمان ساوجی